



فصلنامه تخصصی اخلاق پژوهی

سال اول • شماره دوم • تابستان ۱۳۹۶

Quarterly Journal of Moral Studies

Vol. 1, No. 2, Summer 2017

## تقریری نو از اخلاق فضیلت: مؤلفه‌های فضیلت از دیدگاه رابرت آدامز

مهدی غفوریان\* | مالک حسینی\*\*

### چکیده

رابرت آدامز در کتاب نظریه فضیلت، می‌کوشد تا تقریری نو از اخلاق فضیلت ارائه دهد. از نظر او، مؤلفه‌های اصلی فضیلت عبارتند از «بودن در جهت امور خوب» و «ارزشمندی». خوبی مطابق با تلقی افلاطونی-الهیاتی آدامز، این همان با خداوند مهربان به عنوان «خوب نامتناهی» است و همه امور خوب به عنوان خوب‌های متناهی، به میزان مشابهت با خداوند خوب و ارزشمندند. بدین ترتیب، بودن در جهت امور خوب به شیوه‌های متفاوت رابطه و مواجهه با امور خوب دلالت می‌کند که شامل خواستن، عشق ورزیدن و احترام گذاشتن و مانند این‌هاست. ارزشمندی به آن نوع خوبی اشاره دارد که غیرابزاری است و چیزی را که برخوردار از آنست، درخور تحسین و ستایش، عشق و احترام و حتی شایسته پرستش می‌کند. آن چه در دیدگاه آدامز محل اشکال است اینست که او برای ارزشمندی «بودن در جهت خوب» معیاری ارائه نداده و آن را به عهده شهود ما نهاده است درحالی که تشخیص ارزشمندی برای تمایز فضیلت از غیرفضیلت نیازمند معیار است.

### کلیدواژه‌ها

اخلاق فضیلت، اخلاق عمل، خوب، ارزشمندی، پیامدگرایی.

\* دکترای فلسفه، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران | mehdi3ph@yahoo.com

\*\* استادیار گروه فلسفه، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران | malek.hosseini@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۵/۱۷ ♦ تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۰۶/۲۸

## ۱. مقدمه

اخلاق فضیلت<sup>۱</sup> با پرسش‌هایی همچون «چگونه باید بود؟» و «چه ویژگی‌های اخلاقی را باید در خود پرورش دهیم؟» سروکار دارد و راجع به آدمی و حالات درونی او همچون ویژگی‌های منشی و شخصیتی، انگیزه‌ها، اغراض از حیث خوبی یا بدی، فضیلت‌مندانه یا رذیلت‌مندانه، قابل‌تحسین یا نکوهش بودن، مسئول بودن و به‌طور خاص، صادقانه یا متواضعانه بودن آنها سخن می‌گوید (فرانکنا، ۱۳۸۳: ۴۵-۵۲، ۱۳۷-۱۴۴). البته، دو مکتب اخلاقی<sup>۲</sup> و وظیفه‌گرایی<sup>۳</sup> و پیامدگرایی<sup>۳</sup>، نیز به نظریه فضیلت می‌پردازند، اما در زمره اخلاق فضیلت<sup>۴</sup> قرار نمی‌گیرند. بدین ترتیب، باید میان «نظریه فضیلت» و «اخلاق فضیلت» تمایز نهیم (Crisp, 1998: 7).

بر مبنای این تمایز، به کوشش فکری‌ای که در باب ماهیت، قلمرو و نسبت فضیلت با دیگر مفاهیم اخلاقی می‌شود نظریه فضیلت و به جهد فکری‌ای که افزون بر مسائل پیشین، معطوف است به ارائه فهرست فضائل و بیان تقدم فضائل اخلاقی و اهمیت آنها نسبت به اعمال و رفتارها «اخلاق فضیلت» می‌گویند.

فضیلت، به عنوان محوری‌ترین مفهوم در اخلاق فضیلت، صفتی شخصیتی است که مطلوب، خواستنی و ستودنی است و درخور تحسین، ستایش و احترام است. به‌طور دقیق‌تر، فضیلت صفتی شخصیتی است که سه ویژگی دارد: (۱) صفت نسبتاً پایدار شخصیتی است؛ (۲) در شرایط مختلف منتهی به تفکر، احساس، اراده، گفتار و رفتار به شیوه‌ای خاص می‌شود و (۳) موجب ارزیابی مثبت از ارزش اخلاقی شخص می‌شود. در مقابل، رذیلت ویژگی‌های ۱ و ۲ را دارد، جز این که در ویژگی ۳ ارزیابی منفی از ارزش اخلاقی شخص صورت می‌گیرد (Timmons, 2013: 270).

در میان نظریه‌های اخلاق هنجاری، دیدگاه رابرت آدامز<sup>۵</sup> - فیلسوف تحلیلی معاصر (۱۹۳۷-...) - درباره فضیلت و زندگی فضیلت‌مندانه در زمره نظریه‌های اخلاق

1. virtue ethics  
2. consequentialism  
3. deontology  
4. theory of virtue  
5. Robert Merrihew Adams

فضیلت جای می‌گیرد، گرچه تفاوت‌هایی با تقریرهای دیگر اخلاق فضیلت دارد. مطابق با اخلاق‌شناسیِ آدامز، نباید همچون عموم فیلسوفانی که طرفدار اخلاق فضیلت هستند همه اخلاق را به فضیلت فروکاست؛ زیرا بخشی از زندگی اخلاقی، عمل به وظایف و الزام‌های اخلاقی‌ای است که به لحاظ متافیزیکی مبتنی بر اوامر الهی هستند (Adams, 1999: 249-270)؛ اما از آنجاکه در نظر او، «فضیلت» اساس و بنیادِ زندگی اخلاقی است دیدگاه او را می‌توان در زمره اخلاق فضیلت به حساب آورد. آدامز در کتاب نظریه‌ای در باب فضیلت که کتابی در حوزه اخلاق هنجاری یا به تعبیر خود او، «اخلاق محتوایی»<sup>۲</sup> است به تفصیل راجع به فضیلت سخن گفته است. در این مقاله می‌کوشیم تا بر مبنای این کتاب و مقالات دیگر آدامز، تصویری روشن از فضیلت و مؤلفه‌های فضیلت ارائه کنیم.

## ۲. چیستی فضیلت

آدامز در بحث از ماهیت فضیلت و بیان رابطه میان فضیلت و خوب به دو کلیدواژه «ارزشمندی»<sup>۳</sup> و «بودن در جهت امور خوب»<sup>۴</sup> تأکید می‌کند. در نظر او، فضیلت عبارتست از «تداوم ارزشمندی در بودن در جهت امور خوب» (Adams, 2006: 14). منظور از ارزشمندی، آن نوع خوبی است که فی نفسه و به‌خودی‌خود خوب است نه به‌طور ابزاری و برای آثار و نتایج‌اش. به عبارت دیگر، ارزشمندی به آن نوع خوبی ذاتی، غیرابزاری و عینی اشاره دارد که هرآن‌چه واجد آن باشد فی نفسه درخور احترام، تحسین، دوست داشتن، عشق

1. *A Theory of Virtue*
2. substantive ethics

آدامز پیشنهاد می‌کند بهتر است بجای تعبیر اخلاق هنجاری از تعبیر «اخلاق محتوایی» استفاده کنیم؛ زیرا اخلاق هنجاری همه اخلاق را به مسئله «چه باید کرد؟» - که مسئله‌ای معطوف به عمل است - محدود می‌کند و همه محتوای اخلاق و زندگی اخلاقی را پوشش نمی‌دهد، درحالی‌که نظریه اخلاقی، آنچنان‌که در این کتاب محل بحث است، به مسائلی گسترده‌تر از این مسئله می‌پردازد. بدین جهت او از تعبیر «اخلاق محتوایی» استفاده می‌کند تا افزون بر عمل، مسائل مربوط به انگیزه‌ها، نگرش‌ها و صفات شخصیتی - منشی را نیز دربرگیرد و از این طریق به قضاوت اخلاقی درباره آنها بپردازد (see Adams, 2006: 4).

3. excellence
4. being for the good



و در بالاترین حد خود، شایسته پرستش است. بودن در جهت به حالت‌های مختلفی دلالت می‌کند که در مواجهه با چیزی می‌توان داشت. بودن در جهت  $x$  یعنی دوست داشتن، خواستن، دنبال کردن، حمایت کردن، ارج نهادن و فکر کردن درباره  $x$  و از این قبیل حالت‌ها راجع به آن. بر این اساس، بودن در جهت امور خوب نیز اشاره به شیوه‌های متفاوت رابطه و مواجهه با خوب‌ها دارد که شامل عشق ورزیدن، خواستن، احترام گذاشتن و مانند این‌ها نسبت به خوب‌ها می‌شود. خوب نیز که فضیلت معطوف به آن است، اولاً گستره و محدوده وسیعی دارد، به گونه‌ای که نه تنها به‌روزی انسان‌های دیگر را در بر می‌گیرد، بلکه برای مثال، شامل به‌روزی حیوانات یا گیاهان نیز می‌شود؛ ثانیاً خوب‌ها باید واقعاً خوب باشند نه آن‌که صرفاً از نظر ما خوب به نظر آیند. تداوم نیز اشاره به استمرار و غلبه فضیلت به عنوان صفتی شخصیتی دارد.

بنابراین، فضیلت در تحلیل نهایی دارای دو مؤلفه است: یکی خوب‌ها و دومی بودن در جهت خوب‌ها به گونه‌ای که از صفت ارزشمندی برخوردار باشد. شایان توجه است که آدامز درباره خوبی که مؤلفه‌ای اساسی در ساختار فضیلت است، به‌طور مبسوط در کتاب خوب‌های متناهی و خوب نامتناهی بحث کرده است (see Adams, 1999: ch. 1).<sup>۱</sup>

آدامز درباره ماهیت فضیلت و جایگاهی که در زندگی انسان دارد به دو دیدگاه اشاره می‌کند: یکی فضیلت به عنوان ارزشی ابزاری برای نیل به سعادت و به‌روزی<sup>۲</sup> انسان و دومی فضیلت به عنوان ارزشی ذاتی. بر این اساس، نظریه‌های فضیلت را از دو دیدگاه می‌توان نگریست (Adams, 2006: 14-15).

۱. نظریه‌های فایده‌محور فضیلت<sup>۳</sup> که بر طبق آن، فضیلت یا خوبی اخلاقی به‌خودی‌خود واجد ارزش نیست، بلکه ارزش آن به سبب فایده‌ای است که برای تحقق چیزهای دیگر دارد. برای مثال، مک‌اينتایر بیان می‌کند که آن چه تعیین‌کننده فضیلت است، غایت نوع انسان

۱. برای مطالعه خلاصه‌ای از اهم مباحث این کتاب به قلم خود آدامز، نک:

Adams, Robert M., (March 2002) "Precis of Finite and Infinite Goods", *Philosophy and Phenomenological Research*, vol. lxiv, No. 2.

2. well-being

3. benefit-based theories of virtue

است. بدین ترتیب، فضیلت ابزاری برای رسیدن به غایت نهایی اوست، اما ارتباط فضیلت با این غایت نه بیرونی، بلکه درونی است به این معنا که غایت را فارغ از فضیلت نمی‌توان به فهم آورده و توصیف کرد. به عقیده مک‌اینتایر، ارزشمندی فضیلت بر اساس غایتی که محقق می‌سازد حاصل می‌آید، آن‌چنان‌که در کتاب در پی فضیلت می‌نویسد:

هر فضیلتی یک کیفیت مکتسب انسانی است که کسب و به‌کارگیری آن باعث می‌شود تا بتوانیم به آن خیرهایی که نسبت به عمل جنبه درونی دارند دست یابیم و فقدان آن به نحو مؤثری ما را از دست‌یابی هر یک از این خیرها باز می‌دارد (مک‌اینتایر، ۱۳۹۰: ۳۲۳).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، دست‌کم وجهی از ابزاری بودن فضیلت، آن‌چنان‌که آدامز می‌گوید، در دیدگاه مک‌اینتایر وجود دارد به این معنا که از جنبه کارکردی، فضائل را توضیح می‌دهد.

۲. نظریه‌های ارزشمندی محور فضیلت<sup>۱</sup> که مطابق با آن، فضیلت یا خوبی اخلاقی به خودی خود ارزشمند است و زندگی را در صورت برخوردار بودن از آن ارزشمند می‌سازد. در این تلقی، فضیلت فی‌نفسه و فارغ از هرگونه غایت یا نتیجه‌ای که بر آن مترتب می‌شود واجد ارزش است. آدامز به تلقی و نظریه دوم در باب فضیلت باور دارد.

### ۳. مؤلفه‌های فضیلت

از نظر آدامز، فضیلت «تداوم ارزشمندی در بودن در جهت امور خوب است... شخص فضیلت‌مند، شخص اخلاقاً خوب، له چیزهای خوب و علیه چیزهای بد است» (Adams, 2006: 14) به سخن دیگر، فضیلت عبارتست از بودن در جهت امور خوب به شیوه‌ای ارزشمند. اکنون به توضیح اصطلاحات «بودن در جهت»<sup>۲</sup>، «خوب»<sup>۳</sup> و «ارزشمندی»<sup>۴</sup> می‌پردازیم.

۱. بودن در جهت یا بودن برای، یعنی احاطه و تسلط بر قلمرو چیزی و به انحای مختلف

1. excellence-based theories of virtue  
2. being for  
3. the good  
4. excellence



در خدمت آن چیز بودن. به این معنا، بودن برای x و در جهت آن بودن شامل «عشق ورزیدن، دوست داشتن، توجه نمودن، خواستن، تفکر زیاد درباره، صحبت در حمایت از x است» (Ibid.: 15). از نظر آدامز، این گستردگی قلمرو در معنای بودن در جهت، تفاوت میان اخلاق شخصیت یا فضیلت<sup>۱</sup> و اخلاق عمل<sup>۲</sup> را نشان می‌دهد؛ زیرا «بودن در جهت چیزی» صرفاً به معنای عمل به آن چیز نیست. شاید برای برخی، واژه فضیلت تداعی‌کننده اعمال و رفتارهای فخرمانانه و یاری‌رسان باشد، اما لزوماً چنین نیست؛ زیرا ما می‌توانیم فضیلت‌مند باشیم در حالی که رفتارمان بنابر علل و عواملی، منفعلانه و فاقد رفتارهای یاری‌بخش باشد.

برای مثال، شخصی سالخورده و ناتوان را در نظر بگیرید که فلج است، به گونه‌ای که حتی نمی‌تواند صندلی چرخدار خود را تکان دهد. ضمناً نیروی ذهنی او نیز دستخوش ضعف است و در نتیجه، توانایی تصمیم‌گیری ندارد و به همین سبب، شخص دیگری امور زندگی او را انجام می‌دهد. چنین شخصی می‌تواند فضیلت‌مند باشد؛ گرچه جسم سالمی برای دست‌گیری و کمک به دیگران ندارد، اما می‌تواند در چارچوب شرایط خویش به شخصی که کمک‌کار و پرستار اوست، توجه کند، نگران حال او باشد، به او احترام بگذارد، از شنیدن خبرهای خوب از زندگی دیگران خوشحال شود و هرگز از شنیدن خبرهایی که دال بر رخ دادن اتفاقات ناگوار برای دیگران است، احساس رضایت و خرسندی نکند. همه این حالت‌های درونی و رفتارها فضیلت است نه به دلیل آن‌که آنها تمایلات و گرایش‌هایی برای عمل‌اند؛ عمل به حالاتی که در صورت مهیا بودن شرایط می‌توانست صورت پذیرد، بلکه به سبب آن‌که این حالات، شیوه‌های مختلفی از بودن در جهت چیزهای خوب هستند. بودن در جهت یا بودن برای، یک حالت التفاتی<sup>۳</sup> است.

بنابراین، بودن در جهت، ویژگی‌ای ذهنی و روان‌شناختی به حساب می‌آید (Ibid.: 15-16). ملاحظه می‌شود که در اینجا نظریه اخلاقی آدامز به دلیل توجه به چگونه بودن به قلمرو اخلاق فضیلت وارد می‌شود و نظریه او را در این دسته از نظریه‌های اخلاقی قرار می‌دهد.

1. ethics of character or virtue
2. ethics of action
3. intentional state

توجه به این نکته ضروری است که صرف داشتن حالتی شناختی<sup>۱</sup> به چیزی برای بودن در جهت آن کفایت نمی‌کند یعنی بودن در جهت  $x$  تنها به معنای اعتقاد داشتن به  $x$  نیست. بودن در جهت چیزی خود را در احساس، عاطفه، میل و عمل نیز نشان می‌دهد. برای مثال، اگر شخصی،  $x$  را بهترین نامزد برای انتخابات بداند، اما برای او تبلیغ انتخاباتی نکند، اصلاً پروای شرکت در انتخابات را نداشته باشد و دست به هیچ عملی در این رابطه نزند دیگر نمی‌توان او را متوجه و مراقب  $x$  دانست؛ زیرا اراده او مشارکتی در عقیده‌اش ندارد. مؤلفه اراده در بودن در جهت نقشی ضروری دارد. بدین ترتیب، در صورت درگیری و مشارکت اراده فرد در رابطه با خوبی‌های اخلاقی و امور ارزشمند، صفات شخصیتی اخلاقی و در نتیجه، «فضیلت» شکل می‌گیرند.

البته، واضح است نقش جنبه شناختی در بودن در جهت قابل انکار نیست و نباید آن را نادیده گرفت؛ زیرا هنگامی که از بودن در جهت چیزی صحبت می‌کنیم، مستلزم درجه‌ای از فهم و شناخت آن نیز هست. همچنین روشن است که فضیلت، یک رفتار یا حالت گذرا و موقتی نیست، بلکه برخوردار از نوعی دوام و استمرار است. به همین دلیل، آدامز، فضیلت را تداوم ارزشمندی در بودن در مواجهه با امور خوب معنا می‌کند (Ibid.: 17-18).

۲. اما منظور آدامز از «خوب»، چیزی بیش از توجه کردن به دیگران، حمایت کردن از آنها و خوبی کردن به آنهاست که برخی به خطا فضیلت و ارزش اخلاقی را به آن محدود کرده‌اند. بنابر دیدگاه متافیزیکی آدامز درباره خوبی که به تفصیل در کتاب خوب‌های متناهی و خوب نامتناهی درباره آن سخن گفته است، «خوب» اینهمان با خداوند است؛ از یک طرف، خداوند به عنوان خوب نامتناهی است و از طرف دیگر، خوب‌های متناهی وجود دارند که به سبب مشابهت با خداوند برخوردار از خوبی هستند.<sup>۲</sup> بر این اساس، مراد از «خوب» معنای موسعی است که نه تنها ارزش‌های اخلاقی، بلکه ارزش‌هایی نظیر ارزش‌های دینی، ارزش‌های زیبایی شناختی و ارزش‌های عقلانی را نیز در برمی‌گیرد. ما چیزهایی را ارزشمند و شایسته تحسین می‌دانیم که به هیچ معنایی در حوزه اخلاق نمی‌گنجند و جزیی از

1. cognitive state

۲. برای اطلاع از دیدگاه آدامز درباره معنانشناسی و متافیزیکی خوبی، نک: Adams, 1999:13-49





ارزشمندی‌های غیر اخلاقی<sup>۱</sup> هستند، مانند زیبایی حرکات یک ورزشکار یا توانایی‌های شگفت‌انگیز فردی که از هوش بالای ریاضیاتی برخوردار است. در صورتی که دامنه ارزش‌ها را محدود کرده و این قبیل ارزشمندی‌های غیر اخلاقی را نادیده بگیریم، در دام اخلاق‌گرایی افراطی افتاده‌ایم. بر اساس همین ملاحظات، حکم به این‌همانی فضیلت با «انسان خوبی بودن» روی در صواب ندارد.

آدامز با بیان دو نکته، وسعت معنای فضیلت اخلاقی را توضیح می‌دهد و به دو جنبه از آن اشاره می‌کند. جنبه نخست فضیلت اخلاقی این است که خوبی‌هایی که شخص فضیلت‌مند روی به سوی آنها دارد، شامل هم خیر خود و هم خیر دیگری است. آدامز - بر خلاف برخی از دیدگاه‌های اخلاقی که معیار فضیلت اخلاقی را تنها در توجه به خیر دیگری می‌دانند - نقشی جدی را به خیر خود می‌دهد؛ مراقبت از خیر خویش و ارزش‌هایی که زندگی فرد برخوردار از آنست بخش مهمی از فضیلت است.

البته، پر واضح است که توجه صرف یا افراطی به خیر خویش در نسبت با خیر دیگران به دور از فضیلت است. با وجود این، ترجیح مطلق خیر دیگری بر خیر خود نادرست است و این‌گونه نیست که همیشه ترجیح خیر دیگری بر خیر خود، اخلاقی و فضیلت‌مندانه باشد. برای مثال، پریدن در رودخانه‌ای خروشان برای نجات عروسک کودکی که خیلی بدان وابسته است، احمقانه به نظر می‌رسد.

جنبه دوم فضیلت اخلاقی بر این نکته اشاره دارد که فضیلت منحصر به حقوق افراد و بهروزی آنها نیست. از دیدگاه آدامز، فعالیت‌های عقلانی یا زیبایی‌شناختی نظیر کوشش صادقانه و مجدّانه در فلسفه‌ورزی یا توجه و احترام به گیاهان و حیوانات نیز حظّ و بهره‌ای از فضیلت دارند. ملاحظه می‌شود که معنای موسع فضیلت اخلاقی بسیاری از امور را به حوزه ارزیابی اخلاقی وارد می‌کند. برای مثال، این دیدگاه مستلزم آنست که حتی خوش سلیقگی نیز یک فضیلت اخلاقی است، نظری که ممکن است دور از ذهن باشد، اما به اعتقاد آدامز، خوش سلیقگی فضیلتی اخلاقی است به همان معنایی که مهربانی یک

1. non-moral excellences



فضیلت اخلاقی است؛ زیرا هر دو بازتاباننده ارزشمندی اند هرچند که در میزان و درجه فضیلت آنها تفاوت وجود دارد (Ibid., 2006: 19-22).

از میان نکات آدامز درباره خوب‌هایی که فضایل معطوف به آنها هستند، سه نکته مهم را خاطر نشان می‌کنیم: الف) هنگامی که از بودن در جهت امور خوب<sup>۱</sup> سخن می‌گوییم منظورمان از خوب هم خوب واقعی است، یعنی آن چه واقعاً خوب است و هم این که فرد فضیلت مند، آن خوب واقعی را خوب تلقی نماید. به سخن دیگر، در صورتی فضیلت تحقق می‌یابد که اولاً اموری که فرد فضیلت مند معطوف به آنهاست، یعنی دوستدار و خواستارشان است، واقعاً خوب باشند و ثانیاً او نیز آنها را خوب بداند. ب) این گونه نیست که خوب‌هایی که فرد فضیلت مند معطوف به آنهاست، لزوماً و همواره معطوف به وضعیت امور<sup>۲</sup> باشند، بلکه در بسیاری از موارد، عشق و احترام فرد به خوبی‌هایی است که از نوع چیزهای زیبا یا آدمیان است نه وضعیت امور. به همین جهت، ارزیابی‌های اخلاقی صرفاً به پیامدهای رفتار که از جنس وضعیت امور هستند تعلق نمی‌گیرند، بلکه گستره وسیع‌تری دارد. ج) عشق به خوب‌های ابزاری می‌تواند فضیلت باشد و این طور نیست که صرف ابزاری بودن برخی از خوب‌ها، آنها را از محدوده فضیلت بیرون براند. آنچه برای فضیلت مندی عشق به خوب‌های ابزاری ضروری است توجه به غایات برتر یا خوب‌های اساسی‌تری است که فراتر از خوب‌های ابزاری هستند. برای مثال، در صورتی عشق به پول از دایره فضیلت خارج می‌شود که به دلیل غفلت از شأن ابزاری پول، به خوب‌های اساسی‌تری که در پس آنست بی‌توجه بمانیم (Ibid.: 22-23).

۳. باید توجه کرد که هر نوعی از بودن در جهت خوب فضیلت نیست. نکته‌ای که آدامز در صدد بیان آنست، معیاری برای فضیلت یا شیوه فضیلت‌مندانه بودن در جهت امور خوب است. از نظر او، آن نحوه‌ای از بودن در جهت خوب‌ها فضیلت است که ارزشمند<sup>۳</sup>



1. being for the good
2. States of affairs
3. Excellent

باشد. البته، به نظر می‌رسد با توضیحات آدامز درباره ارزشمندی نمی‌توان فضیلت را از غیرفضیلت تشخیص داد آن‌چنان‌که او در نهایت، تشخیص ارزشمندی را بر عهده شهود<sup>۱</sup> و ادراک اخلاقی<sup>۲</sup> می‌گذارد (Ibid. 23-26).

همه توضیحات آدامز درباره ارزشمندی را می‌توان در دو نکته خلاصه کرد؛ توضیحی برای تشخیص ارزشمندی و مثال‌هایی در توضیح آن. هنگامی که از ارزشمندی چیزی سخن می‌گوییم، منظور اینست که آن چیز به خودی خود درخور تحسین و ستایش است و برخوردار از نوعی خوبی ذاتی و غیرابزاری است که آن را شایسته احترام، عشق، تحسین و ستایش، یا شاید (در بالاترین حد خود) پرستش می‌کند (Ibid., 2006: 65). کسی که خوب‌ها را برای خود به‌طور خودخواهانه و بدون توجه به دیگران دنبال می‌کند یا کسی که خوب‌ها را تنها برای دوستان و خویشان خود می‌خواهد و به ناآشنایان خود بی‌توجه است، فضیلت‌مند نیست. اضافه شدن شرط ارزشمندی برای بودن در جهت امور خوب به دلیل اینست که ممکن است فرد چیز خوبی را به دلایل اشتباه یا به شیوه‌های نادرست بخواند. بنابراین، ارزشمندی موجب می‌شود تا بودن در جهت خوب‌ها، برای خود آن فرد فضیلت به حساب آید، نه برای آثار و نتایج‌اش (Adams, 2010: 133).

آدامز با بیان این نکته‌ها که ظاهراً نمی‌توان آنها را به‌گونه‌ای منسجم با یک‌دیگر مربوط کرد و توضیحی مکفی از آنها استخراج کرد، بحث خود را از ارزشمندی بیان می‌کند. به نظر می‌رسد رای‌نهایی آدامز درباره ارزشمندی و ملاک تشخیص آن، شهودهای اخلاقی ما باشد. بدین ترتیب، ارزشمندی به عنوان یکی از ارکان فضیلت در نظر آدامز مبهم باقی می‌ماند. از نظر آدامز، زندگی خوب و آرمانی و سعادت‌مند زندگی‌ای است که معطوف به امور ارزشمند باشد، یعنی ارزشمندی‌ها در آن حضور داشته باشند و بدین طریق، آکنده از فضائل شود. در این دیدگاه، انواع ارزشمندی‌ها حضور دارند؛ ارزشمندی‌ها شامل نه تنها ارزش‌های اخلاقی، بلکه ارزش‌های عقلانی، دینی و زیبایی‌شناختی نیز می‌شود (خزاعی، ۱۳۸۹: ۱۳۶-۱۳۷). شایسته است در انتهای این بخش، به نکته‌ای در باب ردیلت اشاره کنیم؛ زیرا بدون فهم

1. intuition

2. moral perceptiveness

آن نمی‌توان درکی مناسب از فضیلت داشت. «رذیلت» عبارتست از صفتِ بدِ اخلاقی، اما مسئله اینست که رابطهٔ فضیلت و رذیلت چیست؟ نخستین پاسخی که به ذهن می‌رسد بر فقدان فضیلت یا خوبی تأکید می‌کند؛ رذیلت ناشی از غیبت فضیلت است. برای مثال، مطابق با این تلقی از رذیلت، ناخویشتنداری<sup>۱</sup> عبارتست از عدم تسلط بر نفس<sup>۲</sup>، اما آدامز به نمونه‌هایی اشاره می‌کند که در آنها رذیلت ناشی از فقدان فضیلت نیست. مطابق با نظر آدامز، دنبال کردن ارزشمندی در حوزه‌های گوناگون فضیلت است، مانند توجه و مراقبت از اثر فاخر هنری یا عشق به فلسفه، اما اگر فردی چنین توجه یا عشقی را نداشته باشد، رذیلت‌مند نیست. بنابر این، آنچه سازندهٔ رذیلت است، نه فقدان فضیلت یا خوبی، بلکه ضدیت و دشمنی با خوبی است که این نیز به‌نوبه خود موجب فقدان فضیلت می‌شود (Adams, 2006: 36-37).

#### ۴. رابطهٔ اخلاق فضیلت و اخلاق عمل

از نظر آدامز، زندگی اخلاقی چیزی فراتر از تشخیص رفتار درست و نادرست و انجام اعمال درست است. برای مثال، انگیزه‌های اعمال اخلاقی نقشی اساسی در اخلاقی زیستن دارند. در نظر بگیرید فردی را که در روز گذشته اعمال درست اخلاقی را به‌طور کامل انجام داده و از اعمالی که اخلاقاً خطأ و نادرست هستند اجتناب ورزیده است؛ از آنجا که اخلاقی بودن ذومراتب است، ما در صورتی این فرد را اخلاقی‌تر می‌دانیم که انگیزهٔ اعمال درست او نه ترس از تأیید نشدن از طرف دیگران، بلکه سعادت و بهروزی دیگران بوده باشد. بر این اساس، تنها بخشی از نظریهٔ اخلاقی، اخلاق عمل است که به ارزیابی درستی یا نادرستی انتخاب‌ها و اعمال اخلاقی می‌پردازد اما آن چه مطمح نظر آدامز است بخش دیگری از نظریه اخلاقی یعنی اخلاق شخصیت یا فضیلت است.<sup>۳</sup>

1. incontinence

2. self-control

۳. آدامز، خاطر نشان می‌کند از آنجا که اخلاق فضیلت به عنوان یک مکتب اخلاقی عموماً به فروکاهش به/جایگزینی با اخلاق وظیفه تمایل داشته است، بهتر است به جای virtue ethics از ethics of virtue یا ethics of character استفاده

←



تا قرن بیستم و به‌ویژه اوایل آن، توجه فیلسوفان معطوف به اخلاق عمل بود، آن‌چنان‌که در ادبیات رایج فلسفه اخلاق، پرسش اصلی اخلاقی منحصر در «چه باید کرد؟» بود؛ فیلسوفان با فاصله گرفتن از تفکر اخلاقی فیلسوفان بزرگی همچون افلاطون و ارسطو، توجه خود را به پرسش‌هایی نظیر «کدام عمل درست است؟» معطوف و منحصر کردند و بدین ترتیب، دیدگاه‌های اخلاقی مانند خودگروی اخلاقی، وظیفه‌گرایی و فایده‌باوری به منصفه ظهور رسیدند (ریچلز، ۱۳۹۲: ۲۴۰-۲۴۱)، اما در چند دهه گذشته، بحث از اخلاق شخصیت یا فضیلت به مباحث اخلاقی وارد شده است. آنسکوم<sup>۱</sup> با انتشار مقاله فلسفه اخلاق معاصر<sup>۲</sup>، آغازگر این حرکت بود به گونه‌ای که اذهان را به اخلاق فضیلت معطوف کرد و سپس مک‌این‌تایر با انتشار کتاب در پی فضیلت<sup>۳</sup> این مسیر را دنبال کرد و به پختگی رساند (Hoof, 2014: 2).

آنسکوم بر این عقیده بود که تاکنون فیلسوفان اخلاق در احکام و داوری‌های اخلاقی از مفاهیم الزام استفاده کرده‌اند درحالی‌که استفاده از این دسته مفاهیم مستلزم فهم و تصویری از اخلاق است که اساس و محور آن قانون باشد، اما این تلقی قانون‌مدار از اخلاق مستلزم خدا باوری و اوامر الهی است؛ این درحالیست که بسیاری از فیلسوفان معاصر به وجود خداوند معتقد نیستند و این از نوعی ناسازگاری و عدم انسجام در دیدگاه‌های آنها حکایت می‌کند. بنابر این، نزد آنسکوم، چاره کار احیای اخلاق فضیلت با رجوع به اندیشه‌های ارسطوست. بر همین اساس، آنسکوم را احیاگر اخلاق فضیلت در دوران معاصر می‌دانند. البته، آدامز روشی را که آنسکوم برای رسیدن به اخلاق فضیلت پیموده را دارای اشکال می‌داند؛ زیرا آنسکوم، مفاهیم مربوط به فضیلت را برای ارزیابی اعمال به کار می‌برد و بدین لحاظ همچنان در چنبره اخلاق عمل قرار دارد. با وجود این، آدامز خاطر نشان می‌کند که

→ کنیم. منظور آدامز از اخلاق شخصیت یا اخلاق فضیلت (در عبارت اخیر) همان نظریه فضیلت (theory of virtue) است که پرسش‌هایی عام و کلی در باب فضیلت مطرح می‌کند و برای مثال، درباره این‌که چه چیزی از یک فرد، فردی خوب و با فضیلت می‌سازد، تحقیق می‌کند، اما اخلاق فضیلت (virtue ethics) به عنوان یک مکتب، معمولاً رفتار و مفاهیم الزام اخلاقی را در چارچوب فضیلت به فهم آورده است و این نکته‌ای است که آدامز از آن احتراز می‌جوید؛ زیرا درک او از الزام اخلاقی مبتنی بر امر الهی است (see Adams, 2006: 6).

1. Anscombe
2. "Modern Moral Philosophy"
3. *After virtue*



اخلاق عمل و اخلاق شخصیت - به‌رغم استقلال‌لی که نسبت به یک‌دیگر دارند - مرتبط با یک‌دیگر هستند؛ زیرا انجام عمل درست بخشی از شخصیت اخلاقی است. به اعتقاد آدامز، آنجاکه به ارزیابی صفات و حالات درونی مبادرت می‌ورزیم، باید به اعمال توجه نماییم و متقابلاً در ارزیابی‌های اخلاقی‌ای که از اعمال می‌کنیم، صفات و حالات درونی را نیز به‌حساب بیاوریم، اما باید توجه داشت که هیچ‌یک از این دو نسبت به دیگری تقدم ندارد. اساس نظریه اخلاقی آدامز در حوزه اخلاق هنجاری، فضیلت است. فضیلت که مربوط به انگیزه‌های خوب و شخصیت خوب است در زندگی اخلاقی نقشی مهم ایفا می‌کند و در نظریه اخلاقی آدامز بدون آن که از نقش عمل در زندگی اخلاقی غفلت شده باشد، مباحث اخلاق هنجاری، حول محور فضیلت می‌چرخد. این نظریه اخلاقی راجع به ارزیابی شخصیت و صفات شخصیتی است و بدین ترتیب، از اخلاق عمل که شاخه‌ای است از نظریه اخلاقی که به ارزیابی اعمال و رفتارها می‌پردازد، متمایز است. با این حال، مهم‌ترین دلیل بر این که چرا آدامز در حوزه اخلاق هنجاری یا به تعبیر خود او، اخلاق محتوایی به نظریه فضیلت می‌پردازد به اهمیتی بازمی‌گردد که صفات و ویژگی‌های شخصیتی به‌طور مستقل و به‌خودی‌خود در ارزیابی اخلاقی دارند (Adams, 2006: 4-5; Adams, 2010: 133).

#### ۱.۴. رابطه فضیلت و عمل

به‌طور کلی راجع به نسبتی که فضیلت با عمل دارد می‌توان به سه تمایز اشاره کرد:

۱. فضیلت و منش و شخصیت فضیلت‌مندانه شرط کافی برای انجام عمل درست نیست، یعنی چنین نیست که همواره از شخص فضیلت‌مند، عمل درست صادر شود؛ زیرا گاهی صدور فعل نادرست که منجر به خطا در تشخیص وظیفه اخلاقی و عمل درست می‌شود به سبب عواملی نامربوط با فضائل اخلاقی مانند غفلت و کم‌توجهی است. در نظر بگیریید فردی را که از فضیلت وفای به عهد برخوردار است و به دوست خویش قول داده است که هفته بعد ایمیلی را برای او بفرستد، اما - به دلیل دل‌مشغولی شدید او به بیماری فرزندش - فراموش می‌کند که به وعده خود وفا کند. او مرتکب عملی نادرست شده است، اما این امر دال بر فقدان فضیلت نیست.

۲. فضیلت یا به عبارت دیگر، منش و شخصیت فضیلت‌مندانه شرط لازم برای انجام عمل درست نیست، یعنی چنین نیست که فقدان فضیلت لزوماً به عمل خطا و نادرست منجر شود؛ زیرا برای مثال، می‌توان تاجری را تصور کرد که با مشتریان و همکاران خود صادقانه و به دور از هرگونه فریبکاری رفتار می‌کند، تنها از ترس آن‌که مبادا در غیر این صورت، دیگران به او اعتماد نکنند یا او را فریب دهند و کسب و کارش خدشه‌دار شود. چنین فردی به وظیفه اخلاقی خویش عمل کرده و در نسبت با دیگران، عملی درست انجام داده است و از این جهت، ملامتی متوجه او نیست، اما در عین حال، انگیزه او و احوال درونی‌ای که در پس پشت عمل بیرونی او وجود دارد، قابل‌نکوهش است. در این جا یک انگیزه نافیضیلت‌مندانه منجر به یک عمل درست شده است.

۳. در مفهوم الزام و مفاهیم هم‌خانواده آن نظیر درستی، نادرستی و وظیفه اخلاقی، «دیگری» نهفته است و این دسته مفاهیم با دیگری نسبتی دارند، یعنی کسی که دارای الزام اخلاقی برای انجام  $x$  است همواره در قبال دیگری است که ملزم به انجام دادن یا انجام ندادن  $x$  است، اما مفهوم فضیلت چنین نیست و فرد بافضیلت، بدون حضور دیگری می‌تواند از شخصیتی فضیلت‌مند برخوردار باشد (Adams, 2006: 6-9).

به نظر می‌رسد این تمایز محل اشکال باشد؛ زیرا اگر منظور آدامز از دیگری، تنها انسان یا به طور کلی موجودی غیر از او باشد، الزام‌هایی که از طرف اخلاق باور متوجه فرد است، ناقض مدعای او هستند و اگر مراد او از دیگری صرفاً غیر او را شامل نشود، بلکه حتی لایه‌هایی از شخصیت مانند وجدان را نیز در برگیرد آنگاه نه تنها الزام، بلکه فضیلت نیز مستلزم دیگری است. برای مثال، همان‌طور که آدمی ملزم به رعایت اخلاق باور است و در اینجا بخشی از خویش او مخاطب بخشی دیگر از خویش او است، بر همین قیاس، فضیلتی همچون فروتنی یا نیک‌خواهی برای تحقق خود مستلزم دیگری هستند؛ اگر دیگری‌ای نباشد چگونه و بر چه اساسی آدمی واجد فضیلت می‌شود و فضایل در او محقق می‌شوند؟! کسی که نیک‌خواه هست نسبت به دیگری چنین است.

## ۵. پیامدگرایی و اخلاق فضیلت

پیامدگرایی به آن دسته از نظریه‌هایی اطلاق می‌شود که در ارزیابی‌های اخلاقی تنها پیامدها و آثار و نتایج اعمال را دخیل می‌دانند. به عبارت دیگر، پیامدگرایی دیدگاهی است که ارزش اخلاقی را بر اساس پیامدها و آثار و نتایجی که به بار می‌آید تعیین و مشخص می‌سازد. آنسکوم برای نخستین بار واژه پیامدگرایی را به کار برد و خود در مقابل آن از نوعی مطلق‌گرایی دفاع نمود که بر مبنای آن برخی از اعمال نظیر شکنجهٔ کودکی بی‌گناه، به‌طور مطلق و در هر شرایطی و فارغ از هرگونه پیامدی اخلاقاً نادرست است. از نظر آنسکوم پیامدگرایی به هر نوع دیدگاه اخلاقی اشاره می‌کند که منکر مطلق‌گرایی مذکور باشد (Hooker, 2005). از پیامدگرایی بر مبنای این‌که چه چیزی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، می‌توان تقریرهای مختلفی به دست داد. مشهورترین تقریری که از این دیدگاه ارائه شده است پیامدگراییِ ناظر به عمل است. پیامدگراییِ ناظر به عمل، ارزش اخلاقی اعمال را بر ارزش پیامدهای آنها مبتنی می‌کند. همچنین مطابق با پیامدگراییِ ناظر به صفت<sup>۲</sup> که آدامز به بحث از آن می‌پردازد، ارزش صفات شخصیت بر مبنای ارزش پیامدهای آنها مشخص می‌شود، یعنی در میان دو صفت شخصیتی، آن صفتی فضیلت به حساب می‌آید که پیامدهای بهتری را به بار می‌آورد و آثار و نتایج خوبی را تولید می‌کند. آدامز گرچه در نقد پیامدگراییِ ناظر به صفت بر این نکته صحه می‌گذارد که فضیلت سودمند است و پیامدهای نیکویی پدید می‌آورد، اما آن را محصول ماهیت فضیلت نمی‌داند. فضیلت، بودن در جهت امور خوب به نحوی ارزشمند است و به سبب آن که شخص فضیلت‌مند با عشق، علاقه و توجه جدی خوب‌ها را دنبال می‌کند، بالطبع آن خوب‌ها به نسبت‌های مختلف در او تحقق می‌یابند و آثار و نتایج نیکوی فردی و جمعی به بار خواهند آورد. البته، بنابر این تلقی از فضیلت، نمی‌توان حکم به سودمندی همیشگی یا حداکثری فضیلت کرد، بلکه می‌توان گفت که فضیلت به‌طور کلی نافع و سودمند است. همچنین این سودمندی، بنابر تلقی افلاطونی-الهیاتی که آدامز از خوب دارد نیز قابل دفاع است. از نظر او، خوب همان خداوند است. بنابر این، هرچه ما تلاش کنیم تا با فضیلت‌مندانه زیستن به خوب



۶۳

1. act consequentialism  
2. trait consequentialism



متعالی نزدیک‌تر شویم به آن شبیه‌تر خواهیم شد و بدین ترتیب، آثار و نتایج مطلوب و سودمندی تولید خواهیم کرد (Adams, 2006: 53-54, 62).

در نقد پیامدگرایی ناظر به صفت، جامعه‌ای را در نظر بگیرید که در آن همه والدین، فرزندان‌شان را در سن ۵ سالگی به شدت کتک می‌زنند و این رفتار آنها حدوداً پنجاه درصد به متوسط عمر بچه‌ها می‌افزاید. والدین از این رفتار لذت می‌برند، اما از افزایش عمر فرزندان‌شان که به موجب این عمل حاصل می‌شود، بی‌خبر هستند. یکی از فیلسوفانی که طرفدار پیامدگرایی صفت محور و طراح این مثال است بر درستی این عمل به سبب منتهی شدن آن به نتیجه خوب و مطلوب صحنه می‌گذارد، اما آدامز بیان می‌کند که شهود ما به‌وضوح این عمل را نهی و تقبیح می‌کند؛ شهودهای ما نه تنها به پیامدها، بلکه به خود اعمال نیز مربوط می‌شوند. گرچه شهود ما بر خوبی نتیجه کتک زدن بچه‌ها حکم می‌کند، یعنی خوبی و مطلوبیت افزایش عمر آنها اما بر بدی و زشتی عمل کتک زدن نیز دلالت می‌کند. این بر خلاف رفتار یک پزشک است؛ زیرا او آگاهانه و با انگیزه‌ای خوب و پسندیده، دردی را بر کودکی ۵ ساله وارد می‌کند تا سلامتی خود را به دست آورد، اما والدینی که در مثال مذکور تصویر شدند نسبت به افزایش عمر فرزندان‌شان بی‌خبر بودند. بنابراین، صرف داشتن آثار و نتایج خوب برای صحنه گذاشتن بر یک عمل کفایت نمی‌کند (Adams, 2006: 54-55).

## ۶. نقد دیدگاه و رویکرد آدامز

آدامز دربارهٔ ویژگی «ارزشمندی» که به صورت قیدی بر «در جهت امور خوب» عمل می‌کند ملاک و معیار مشخصی به دست نداده است و افزون بر چند مثال که مبتنی بر شهودهای اخلاقی ماست صرفاً به این نکته اشاره کرده که ملاک ارزشمندی موجب می‌شود تا فضیلت (در جهت امور خوب) صرف نظر از آثار و نتایج‌اش، فی‌نفسه و به‌خودی خود خوب باشد. اما در نهایت، تشخیص ارزشمندی را به عهده شهود ما نهاده است. اما اگر رای نهایی آدامز برای تشخیص این‌که «بودن در جهت چیزی خوب» در موقعیت x ارزشمند است یا نه، توسل به شهود اخلاقی باشد، در این صورت، مشخص نیست که شهود اخلاقی ما بناست چه چیزی را در تمایز فضیلت از غیرفضیلت تشخیص دهد.

به عبارت دیگر، از آن جا که ارزشمندی، یکی از ویژگی‌های اصلی و سازنده فضیلت‌مندی در نحوه «بودن در جهت امور خوب» است، ارائه ملاک و معیاری برای ارزشمندی که بتواند وجه تمایز فضیلت از غیرفضیلت باشد ضروری می‌نماید. «بودن در جهت امور خوب» تنها یکی از مؤلفه‌های اصلی فضیلت است و بدین سبب، هر نوعی از آن نمی‌تواند فضیلت باشد، بلکه تنها آن نوعی از «بودن در جهت امور خوب» فضیلت است که ارزشمند باشد. بنابر این، ارزشمندی که موجب خوبی ذاتی فضیلت می‌شود نیازمند مشخصه‌ای است که بتوان هم آن را در موقعیت‌گوناگون تشخیص داد و هم در جهت کسب و برخورداری آن کوشید. از این رو، اگر ارزشمندی موجب خوبی ذاتی فضیلت می‌شود آنگاه چه ملاک و معیاری موجب ارزشمندی/خوبی ذاتی «بودن در جهت امور خوب» می‌شود؟ در نظریه اخلاق فضیلت‌آدامز، پاسخ بدین پرسش نقشی حیاتی در زندگی اخلاقی و چگونگی وضعیت درونی فرد دارد اما پاسخ آن از گفته‌های آدامز درباره ارزشمندی به دست نمی‌آید.



## ۷. نتیجه‌گیری

آدامز در نظریه اخلاقی‌اش می‌کوشد تا درباره فضیلت، جایگاه آن در تفکر و زندگی اخلاقی و همچنین برخی از مسائل که حول آن پدید می‌آید سخن بگوید. آدامز همه اخلاق را به فضیلت فرو نمی‌کاهد، اما فضیلت را اساس و بنیاد زندگی اخلاقی می‌داند و به این جهت در زمره طرفداران اخلاق فضیلت به حساب می‌آید. در نظر او، فضیلت بر وضعیتی وجودی دلالت می‌کند که به نحو ارزشمندی روی در امور خوب دارد؛ زمانی آدمی بافضیلت است که به نحو ارزشمندی درباره خوب‌ها یا امور خوب که دایره وسیعی دارند فکر و احساس کند و میل، گفتار و رفتار خود را بر پایه آنها بنا نهد. بنابر این، فضیلت اولاً به حالتی پایدار اشاره دارد که به طور غالبی در فرد حضور دارد و ثانیاً صرفاً برای مثال، در باور، انگیزه یا رفتار فرد متجلی نمی‌شود، بلکه همه ساحات وجودی او را در بر می‌گیرد. با این حال، به عقیده آدامز، امور درونی و روان‌شناختی که در پس پشت اعمال و رفتارها حضور دارند در جوهره فضیلت و ارزیابی اخلاقی نقش بنیادی‌تری ایفا می‌کنند، اما مهم‌ترین اشکالی که در دیدگاه او وجود دارد، ابهام و پاسخ‌نیافتگی ملاک ارزشمندی است که نقشی اساسی در تمایز فضیلت از غیر فضیلت دارد.

## کتاب‌نامه

۱. خزاعی، زهرا (۱۳۸۹)، «تصویری از زندگی آرمانی در اندیشه رابرت ام. آدامز»، حکمت و فلسفه، سال ششم، بهار.
۲. ریچلز، جیمز (۱۳۹۲)، فلسفه اخلاق، ترجمه آرش اخگری، تهران: انتشارات حکمت.
۳. فرانکنا، ویلیام، کی. (۱۳۸۳)، فلسفه اخلاق، ترجمه هادی صادقی، قم: کتاب طه.
۴. مک‌اینتایر، السدیر (۱۳۹۰). در پی فضیلت (تحقیقی در نظریه اخلاقی)، ویرایش دوم، ترجمه حمید شهریاری و محمدعلی شمالی، تهران: انتشارات سمت.
5. Adams, Robert Merrihew (1987), *The Virtue of Faith and Other Essays in Philosophical Theology*, Oxford University Press.
6. \_\_\_\_\_, (1999), *Finite and infinite Goods: a framework for ethics*, Oxford University Press.
7. \_\_\_\_\_, (2002), "Precis of Finite and Infinite Goods", *Philosophy and Phenomenological Research*, Vol. Lxiv, No. 2, March.
8. \_\_\_\_\_, (2006), *A Theory of Virtue, Excellence in Being for the Good*, Oxford University Press.
9. \_\_\_\_\_, (2010), "A Theory of Virtue: Introductory Remarks" in *Philosophical Studies*, 148, Springer.
10. Crisp, Roger (1998). "Modern moral philosophy and the virtues" in Crisp, Roger (ed). *How should one live: essays on the virtues*, Oxford University Press.
11. Hooft, Stan Van, (2014), 'introduction' in Hooft, Stan van (ed) (2014), *The handbook of virtue ethics*, Routledge.
12. Hooker, Brad, (2005), "Consequentialism" in Honderich, Ted (ed.), *the Oxford Companion To Philosophy*, Oxford university press.
13. Timmons, Mark, (2013), *Moral Theory: An Introduction*, Rowman and Littlefield Publishers.



۶۶

فصلنامه تخصصی اخلاق پژوهی | شماره ۲ | تابستان ۱۳۹۶